

آینده پژوهی حضور ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا

مجید فرخی چشمه سلطانی^۱

سعید عطار^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۳/۲۰

فصلنامه آفاق امنیت / سال دهم / شماره سی و چهارم - بهار ۱۳۹۶

چکیده

غرب آسیا از نظر ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اهمیت ویژه‌ای برای قدرت‌های بزرگ دارد؛ از این رو تاریخ یک سده اخیر این منطقه فراز و نشیب بسیار داشته است. پژوهش حاضر به روش تحقیق ترکیبی و با ابزار مطالعات اسنادی و مصاحبه می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که با توجه به اسناد امنیت ملی ایالات متحده و نظر کارشناسان، راهبرد آتی آمریکا در غرب آسیا چه خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال سه سناریو بررسی شده است: «تداوم حضور در غرب آسیا»، «کاهش حضور در غرب آسیا» و «خروج کامل از غرب آسیا».

بررسی اسناد سیاست خارجی و اسناد امنیت ملی آمریکا نشان می‌دهد راهبرد جدید غرب آسیای این کشور تغییر کرده است و دیگر تمایلی ندارد همچون گذشته بیشتر تمرکز خود را روی این منطقه معطوف کند که به معنای کاهش اهمیت غرب آسیا برای آمریکا و تمایل این کشور به استفاده از راهبرد «مدیریت از راه دور» و «عدم مداخله مستقیم» در قالب سناریوی «کاهش حضور در غرب آسیا» است. در حالی که نتایج به دست آمده از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته با ۲۰ نفر از متخصصان حوزه آمریکا خلاف مطالعه اسنادی را نشان می‌داد. ۵۵ درصد از مصاحبه‌شوندگان به استمرار وضع موجود و حضور ایالات متحده یعنی سناریوی «تداوم حضور در غرب آسیا» رأی دادند. نکته مهم اینکه تقریباً همه مصاحبه‌شوندگانی که سناریوی استمرار حضور را محتمل‌ترین سناریو می‌دانستند، استمرار حضور به شیوه پرهزینه گذشته را ناممکن دانستند و درباره تغییر شیوه حضور آمریکا در منطقه هم‌نظر بودند.

واژگان کلیدی

غرب آسیا، ایالات متحده آمریکا، آینده‌پژوهی، موازنه از راه دور، تهدیدزایی

۱. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه یزدپست الکترونیکی: farrokhi_majid@yahoo.com

۲. دکتری تخصصی و استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد پست الکترونیکی: s.attar@yazd.ac.ir



مقدمه

غرب آسیا از نظر ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اهمیت ویژه‌ای برای قدرت‌های بزرگ دارد؛ چنان که تاریخ یک سده اخیر این منطقه را با فراز و نشیب بسیار همراه کرده است. پس از خروج بریتانیا از غرب آسیا در اوایل دهه ۱۹۷۰، خلأ قدرتی در این منطقه ایجاد شد که موقتاً توسط قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران در قالب ژاندارم منطقه پُر شد. با این حال، ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت جهان پس از دوران جنگ سرد در قالب نظام تک قطبی آن زمان، توجهی ویژه به این منطقه داشت. دستیابی و برخورداری از انرژی‌های فسیلی موجود در غرب آسیا در ابتدا و حفظ جریان با ثبات انرژی و کنترل بهای جهانی آن در آینده، جزء منافع ایالات متحده به شمار می‌آمد. به علاوه، مهم‌ترین هم‌پیمان آمریکا - یعنی اسرائیل - در این منطقه حضور داشت و دولت‌مردان آمریکایی همواره خود را متعهد به حفظ آن می‌دانستند.

به گفته جوزف نای (۱۹۹۱)، سه انگیزه اصلی آمریکا در منطقه غرب آسیا عبارت‌اند از: نفت، نظم و اسلحه. بروز بحران‌هایی دیگر را که منافع ایالات متحده را با تهدید مواجه می‌کرد باید به سه عامل مذکور اضافه کرد. جنگ‌های اعراب با اسرائیل، بحران انرژی، جنگ‌های داخلی در کشورهای لبنان، عراق، یمن و اردن، وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ نفت و اشغال کویت توسط عراق، آغاز جنگ ایران و عراق، ظهور گروه‌های بنیادگرا در منطقه و... سیاست‌گذاران ایالات متحده را بر آن داشت که به منظور حفظ منافع‌شان، حضور نظامی بیشتری در غرب آسیا داشته باشند و توان نظامی خود را در منطقه تقویت کنند.

اهمیت غرب آسیا برای ایالات متحده تا حدی است که بیشترین هزینه‌های نظامی - امنیتی طول تاریخ خود را در این منطقه کرده است. جنگ‌های افغانستان و عراق هزینه‌های زیادی برای آمریکا داشت که با هدف ممانعت از به خطر افتادن منافع این کشور انجام شد. با گذشت زمان و فروکش کردن آتش جنگ، هزینه‌ها و تلفات انسانی جنگ به موضوع اصلی محافل سیاسی و اجتماعی این کشور تبدیل شد. از طرفی، تغییر و تحولاتی جدی در غرب آسیا به وجود آمده بود؛ از این رو بحران‌های این منطقه روز به روز گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شد.

علاوه بر این، تغییرات جدیدی در نقاط مختلف جهان در حال شکل‌گیری بود که ایالات متحده را به عنوان قدرت هژمون نگران می‌کرد؛ از جمله رشد و توسعه با سرعت



زیاد در شرق آسیا که چین به عنوان پیشتاز این عرصه خودنمایی می‌کرد. در کنار آن، بحران‌های داخلی مانند کسری بودجه، بیکاری، کاهش رفاه و مسائل دیگری در ایالات متحده به وجود آمده بود که دولتمردان این کشور باید آنها را حل می‌کردند. بنابراین، سیاست‌گذاران آمریکایی تصمیم گرفتند راهبرد خود در غرب آسیا را که هزینه‌های سنگینی برای آنها داشت، تغییر دهند.

پژوهش حاضر با استفاده از روش تحقیق ترکیبی و با ابزار مطالعات اسنادی و مصاحبه تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که «با توجه به اسناد امنیت ملی ایالات متحده و نظر کارشناسان، راهبرد آتی ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا چه خواهد بود؟». پاسخ به این پرسش مانند همه مطالعات آینده‌پژوهانه، پاسخی عالمانه اما مبتنی بر شواهد کنونی و از این نظر غیرقطعی خواهد بود. اینکه در آینده دقیقاً چه راهبردی مد نظر دولت آمریکا خواهد بود، پرسشی است که به‌رغم نیاز به گذر زمان، به انجام پژوهش‌های متعدد به روش‌های دیگر نیاز خواهد داشت. این پژوهش هم گامی اولیه برای تمرکز بر آینده‌پژوهی راهبرد غرب آسیای ایالات متحده آمریکا به شمار می‌رود.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر به روش تحقیق کیفی ترکیبی است که با استفاده از دو ابزار مطالعه اسنادی و مصاحبه به بررسی سیاست خارجه ایالات متحده در قبال آسیای مرکزی پرداخته شده است. در انتهای پژوهش نیز مقایسه‌ای بین داده‌های به دست آمده از مطالعه اسنادی و داده‌های به دست آمده از طریق مصاحبه انجام گرفته است. به منظور دقیق بودن نتیجه تحقیق و جلوگیری از خطا در پیش‌بینی احتمالی، سه سناریوی محتمل در ارتباط با راهبرد ایالات متحده در منطقه غرب آسیا معرفی و هر یک بررسی شدند. سناریوهای مذکور عبارت‌اند از:

۱. تداوم حضور ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا (گزینه استمرار وضع موجود): در صورت عملی شدن این سناریو، ایالات متحده به تداوم رویه‌های گذشته اقدام خواهد کرد؛ بدین معنا که تلاش خواهد کرد در موارد ضروری به دخالت مستقیم نظامی اقدام و در موارد دیگر، از طریق جنگ‌های نیابتی و استفاده از نیروهای درون منطقه در نزاع‌های ژئوپلیتیکی به مدیریت تحولات اقدام کند.

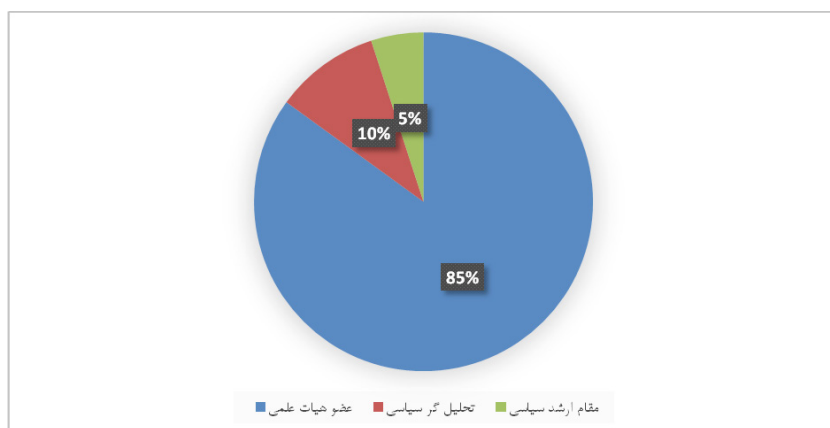
۲. کاهش حضور ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا (گزینه خروج نسبی): در صورت



عملی شدن این سناریو، ایالات متحده بخشی از تجهیزات، تسلیحات و نیروهای خود را از منطقه خارج خواهد کرد و به شرق آسیا انتقال خواهد داد. در این صورت، برخی پایگاه‌های آمریکایی تعطیل و مابقی در منطقه باقی خواهند ماند و این کشور در هیچ‌یک از تحولات، مداخله مستقیم نخواهد داشت. تحقق این سناریو از طریق حفظ توازن قوا در منطقه و حمایت سیاسی و نظامی از هم‌پیمانان منطقه‌ای بدون دخالت مستقیم نظامی ممکن خواهد شد.

۳. خروج کامل ایالات متحده آمریکا از غرب آسیا (گزینه خروج کامل): در صورت عملی شدن این سناریو، ایالات متحده همه پایگاه‌های نظامی خود در غرب آسیا را تعطیل و از آن پس در هیچ‌یک از رویدادهای منطقه مداخله مستقیم نخواهد کرد. تحقق این سناریو به معنای حذف کامل غرب آسیا از حوزه سیاست‌گذاری ایالات متحده آمریکا و بی‌توجهی به رویدادهای درون این منطقه (حتی در صورت به خطر افتادن منافع هم‌پیمانان منطقه‌ای) خواهد بود.

یافته‌های بخش دوم تحقیق، حاصل مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته با نخبگان سیاسی است که طی دو ماه از ابتدای فروردین ۱۳۹۶ تا پایان خرداد همان سال انجام شده است. جامعه مصاحبه‌شونده از میان افرادی انتخاب شده‌اند که دارای دو ویژگی «صاحب‌نظر روابط بین‌الملل» و «متخصص حوزه سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا» بودند. با توجه به محدودیت‌های تحقیق و محدود بودن افرادی که صاحب‌نظر در موضوع تحقیق باشند، بیست نفر متخصص برای مصاحبه انتخاب شدند. نمودار زیر ترکیب مصاحبه‌شوندگان را بر اساس حوزه کاری نشان می‌دهد.



نمودار ۱- ترکیب مصاحبه‌شوندگان بر اساس حوزه کاری



برای استفاده از نتایج این تحقیق، توجه به دو نکته ضروری است: نخست اینکه یافته‌های تحقیق به معنای دستیابی قطعی به نتایج نیست. نیاز است پژوهش‌های متعدد درباره این موضوع با استفاده از روش‌های متفاوت انجام شود تا بتوان نتایج اندکی قطعی‌تر را مطرح کرد. یافته‌های این تحقیق، تنها حدس‌های عالمانه‌ای هستند که بخشی از حقیقت را به صورت نسبی بیان می‌کنند. دیگر اینکه به پژوهش‌های متعدد با سناریوهای متفاوت نیاز است تا درک بهتری از آینده پژوهی خروج ایالات متحده آمریکا از غرب آسیا و پیامدهای آن به دست آید. این پژوهش، تنها بخشی از آنچه را نویسندگان مهم‌ترین سناریوها می‌دانند، بررسی کرده است.

آینده پژوهی

آینده پژوهی از شیوه‌های جدید در پژوهش‌های علمی است که با بررسی وضعیت سابق و فعلی- از طریق الگوهای خاص- به ارائه و ترسیم آینده می‌پردازد. سرعت روزافزون تحولات در دنیای کنونی و لزوم برنامه‌ریزی دقیق و مناسب به منظور آمادگی برای مواجهه با رویدادهای محتمل، توجه بیشتر به این حوزه جدید را ضروری می‌سازد. زمانی که از آینده صحبت می‌شود، بسیاری از افکار، تصورات، ایده‌ها و فرصت‌ها را همراه خود در ذهن به تصویر می‌کشد. بهترین راه برای تحقق این افکار و ایده‌ها و بهره‌مندی از فرصت‌ها شناخت ملزومات و آمادگی برای مواجهه با شرایط آنهاست. آینده پژوهی این امکان را برای محققان و کارگزاران (در سیاست) فراهم می‌کند تا نگاهی دوراندیشانه و با برنامه‌ریزی بهتر درباره آینده داشته باشند. آینده پژوهی بر خلاف سایر حوزه‌های علم، به افق‌های بلند و بیش از پنج سال می‌نگرد.

آینده پژوهی علاوه بر شناخت کلیات آینده جهان و انسان، به بررسی شکل‌گیری پدیده‌ها و فرایندهای آتی می‌پردازد و تمام حوزه‌ها از جمله سیاست، اقتصاد، فرهنگ، جنگ و... را دربرمی‌گیرد (تیشه‌یار، ۱۳۹۰). «دستیابی به آینده مطلوب یکی از اساسی‌ترین آرمان‌های عالمان علم سیاست است.» سیاست‌پژوهان و سیاست‌گذاران تلاش می‌کنند از طریق ترسیم آینده، جامعه را از وضع موجود به وضع مطلوب سوق دهند. به گفته وندل بل^۱، آینده پژوهی مطالعه نظام‌مند، کشف، ابداع، ارائه، آزمون و ارزیابی ممکن، محتمل و مطلوب است (حسینی مقدم، ۱۳۹۰).

آینده پژوهی امکان شناسایی خطرهای فرصت‌های آینده را فراهم می‌کند و بستری



به وجود می‌آورد تا بتوان برای مواجهه و حل مشکلات و مسائل آینده چاره‌ای اندیشید. انسان از دیرباز تمایل داشت نادیده‌ها را ببیند. به‌رغم پیشرفت‌های تکنولوژیک، دانش امروز از فهم آینده بشر عاجز است و گام‌های کوچکی در این خصوص برداشته شده است. همین تلاش‌ها نیز ذیل حوزه جدیدی به نام «آینده‌پژوهی» قرار گرفته‌اند (زمانی مقدم و باغبانیان، ۱۳۹۲). آینده‌پژوهی نگاهی کثرت‌گرا به آینده دارد و بر این اساس نمی‌توان تنها آینده مشخصی را تعریف کرد؛ بنابراین در آینده‌پژوهی، پژوهشگر یا سیاست‌گذار با طیفی از آینده‌ها روبه‌روست. برخی آینده‌پژوهان از جمله جیم دیتور^۱ و فرد پلاک^۲ بر این باورند که سازمان، ملت یا تمدنی که تصویری از آینده نداشته باشد، محکوم به شکست است (حسینی مقدم، ۱۳۹۰).

سه اصل «امکان‌پذیر»، «محتمل» و «بهتر» در آینده‌پژوهی به ترتیب به «آنچه می‌تواند باشد»، «آنچه احتمال دارد اتفاق بیفتد» و «آنچه باید باشد» دلالت دارند. آینده ممکن است آستن رویدادهایی باشد که در گذشته نبوده و به عبارت دیگر، سابقه‌ای از آن وجود نداشته است. نکته حائز اهمیت این است که آینده همیشه از پیش تعیین شده نیست و برخی نتایج آینده متأثر از اقدامات فردی و جمعی انسان‌هاست. سه نوع فرضیه در ارتباط با آینده در پژوهش‌های آینده‌پژوهی وجود دارد که عبارت‌اند از: «آینده‌های ممکن»، «آینده‌های محتمل» و «آینده مطلوب» (زمانی مقدم و باغبانیان، ۱۳۹۲).

دو گونه رویکرد در قبال آینده‌پژوهی وجود دارد:

۱. آینده‌پژوهی توصیفی (اکتشافی): در این رویکرد، محققان تلاش می‌کنند با در نظر گرفتن شرایط زمان حال، محیط [جغرافیایی] و نظریات موجود، آینده‌های ممکن را توصیف و سپس از بین همین آینده‌های ممکن، محتمل‌ترین آنها را انتخاب کنند.
۲. آینده‌پژوهی تجویزی (هنجاری): در رویکرد تجویزی، فرد آینده‌پژوه پس از شناسایی محتمل‌ترین رویدادها و روندهای آینده، شرایط و راهکارهای تحقق مطلوب‌ترین آنها را معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، گزاره‌های پیشنهادی پژوهشگر جنبه توصیفی ندارد و صرفاً نقش توصیه‌هایی برای تحقق اهداف را ایفا می‌کند (حسینی مقدم، ۱۳۹۰). با توجه به ویژگی خاص آینده‌پژوهی اکتشافی که به پیش‌بینی پدیده‌ها در آینده می‌پردازد، در این پژوهش از رویکرد اکتشافی برای سناریونویسی استفاده شده است.

1 . Jim Dator

2 . Fred L. Polak



تاریخچه حضور ایالات متحده در غرب آسیا

پس از اعلام خروج بریتانیا از سرزمین‌های شرق سوئز در سال ۱۹۶۸، به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک غرب آسیا و خلیج فارس، ایالات متحده تلاش خود را به منظور نفوذ مؤثر و تأمین منافع در منطقه غرب آسیا آغاز کرد. در دهه ۱۹۷۰ رئیس‌جمهور وقت آمریکا (نیکسون) برای تأمین منافع این کشور در غرب آسیا سیاست دوستونی برای این منطقه را پیش گرفت. براساس این سیاست، دولت‌های ایران و عربستان سعودی به عنوان دو ستون اصلی برنامه‌های ایالات متحده، وظیفه حراست و پر کردن خلأ قدرت در منطقه خلیج فارس را عهده‌دار شدند (گوهری مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۰).

آمریکا با اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی به این دو کشور، آنها را به عنوان ابزار تأمین امنیت در کل منطقه تقویت می‌کرد و بدین ترتیب احتیاجی به حضور مستقیم نداشت. به عبارت دیگر، همکاری نزدیک با ایران و عربستان به عنوان پایه‌های ثبات منطقه، راهبرد اصلی ایالات متحده برای غرب آسیا بود. به گفته ژوزف سیسکو،^۱ وزیر خارجه وقت آمریکا، اصول عمده سیاست خارجی برای غرب آسیا عبارت بود از: مداخله نکردن در امور داخلی ملت‌های دیگر، تشویق همکاری‌های منطقه‌ای برای صلح و پیشرفت، تشویق کشورهای دوست برای پذیرش وظیفه امنیتی خود، مبارزه با توسعه‌طلبی مسکو، تشویق تبادل کالا یا خدمات و تکنولوژی (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۹). پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تغییر یکی از پایه‌های سیاست آمریکا، سیاست مهار ایران از طریق حمایت از صدام همراه تقویت حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس و غرب آسیا در دستور کار این کشور قرار گرفت. در طول این سال‌ها غرب آسیا به دلایل متعدد از جمله حفظ جریان آزاد انرژی، تأمین امنیت اسرائیل، مبارزه با تروریسم و ... بخشی مهمی از محیط امنیتی آمریکا محسوب می‌شد.

آمریکا برای دستیابی به این اهداف در بازه ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ نقش «موازنه‌گر خارجی» را ایفا کرد. آمریکا برخلاف رویکرد خود در آن زمان در آسیا و اروپا که مبتنی بر استقرار گسترده نیروهای نظامی در این مناطق بود، ترجیح می‌داد نیروی نظامی کمی در منطقه غرب آسیا داشته باشد و بیشتر از متحدان منطقه‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در همین راستا، اقدام به حمایت از کشورهای عربی نظیر عربستان و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس کرد. با ایران نیز تا پیش از وقوع انقلاب



روابطی دوستانه داشت و از اسرائیل به عنوان دولتی که با متحدان عرب شوروی در منطقه در تقابل بود، حمایت می‌کرد. واشنگتن در خلیج فارس نیز سعی داشت موازنه قوا را برقرار کند. در زمان جنگ ایران و عراق، آمریکا جانب عراق را گرفت و پس از آن در حمله عراق به کویت، مقابل عراق ایستاد (Walt, 2016).

آنچه بیشتر تحلیلگران به آن اذعان داشته و دارند، توجه ایالات متحده به انرژی غرب آسیا بوده است. آمریکا به خوبی به اهمیت استراتژیک منطقه غرب آسیا واقف بود و چون خود یک چهارم نفت جهان را مصرف می‌کرد، حفظ امنیت انرژی را به عنوان یکی از منافع حیاتی خود می‌شمرد و خود را حافظ منافع انرژی سایر شرکا و متحدان هم می‌دانست. آمریکا برای تأمین جریان انرژی بارها در نقاط مختلف دنیا از جمله منطقه غرب آسیا اقدام به مداخله مستقیم کرده است (گوهری مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

آمریکا از ابتدای تشکیل اسرائیل حمایت از این رژیم را در دستور کار خود در غرب آسیا قرار داد و در راستای حفظ موجودیت آن از هیچ نوع حمایت مادی و معنوی دریغ نکرد. از زمان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ حمایت آمریکا از اسرائیل در سطحی بوده است که با هیچ کشوری قابل مقایسه نیست. اسرائیل مهم‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های سالانه از ایالات متحده است که میزان آن تا سال ۲۰۰۳ بالغ بر ۱۴۰ میلیارد دلار بوده است. اسرائیل سالانه حدود سه میلیارد دلار از آمریکا کمک دریافت می‌کند که معادل یک‌پنجم کل کمک‌های سالانه آمریکاست. این میزان از حمایت به این دلیل انجام می‌گرفت که آمریکا منافع مشترک زیادی با اسرائیل در منطقه داشت.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، رویکرد ایالات متحده در قبال غرب آسیا تغییر جدی کرد و مبارزه با تروریسم اولویت اصلی سیاست خارجی این کشور برای غرب آسیا معرفی شد. در همین راستا حملات مستقیم نظامی به کشورهای عراق و افغانستان صورت گرفت. به عبارت دیگر، حادثه ۱۱ سپتامبر به ایالات متحده فرصت داد به منظور تثبیت هژمونی خود با استفاده از سیاست حمله «پیش‌دستانه» اقدام به مبارزه با تروریسم کند. در واقع راهبرد «بازدارندگی» که در زمان جنگ سرد از آن استفاده می‌شد، جای خود را به راهبرد «مداخله‌گرایی فزاینده» داد (متقی، ۱۳۸۹).

اما با گذشت چند سال از حمله به افغانستان و عراق و دست نیافتن به نتایج ملموس، با روی کار آمدن اوباما، تغییرات راهبردی جدیدی در حوزه سیاست‌گذاری آمریکا ایجاد شد. در دوران اوباما، رویکرد جدیدی با عنوان «جنگ جانشین»^۱ (نوعی



جنگ نیابتی) در قبال تحولات رخ داده از شمال آفریقا تا منطقه شامات و خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفت. به طور کلی، اوپاما با نشان دادن و آشکارسازی تبعات جنگ، به نوعی از مداخله مستقیم در تحولات پرهیز کرد (Krieg, ۲۰۱۶). هرچند خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ مشخص نیست، اما مجموعه جهت گیری های دولت جدید آمریکا نشان می دهد که به رغم اهمیت منطقه غرب آسیا برای ایالات متحده، این کشور هنوز هم از درگیر شدن مستقیم نظامی در مسائل منطقه پرهیز می کند.

راهبرد آتی ایالات متحده در غرب آسیا: شواهد عینی و اسناد

هزینه های سنگین حضور نظامی در جنگ های افغانستان و عراق سیاست گذاران آمریکا را به تغییر رویکرد در قبال غرب آسیا وادار کرد. بسیاری از مقامات ارشد دولت آمریکا با اذعان به اینکه تداوم سیاست حضور مستقیم عاملی مضر برای منافع ملی این کشور است، بر تغییر نوع حضور آمریکا از حضور مستقیم به «انتخاب جایگزین» برای آمریکا در منطقه تأکید کردند. منظور از سیاست «انتخاب جایگزین» تعامل با سایر متحدان آمریکا برای ایفای نقش مؤثرتر در تحولات منطقه بود. به عبارت دیگر، برای جلوگیری از تحمیل هزینه های سنگین به آمریکا، سیاست گذاران این کشور اعلام کردند به جای حضور مستقیم، تحولات منطقه را از طریق خود کشورهای منطقه مدیریت خواهند کرد (Krieg, 2016).

حتی دونالد ترامپ که در زمان تبلیغات انتخاباتی مواضع تندی در قبال غرب آسیا داشت، در عمل بیشتر به دنبال منافع اقتصادی آمریکا در غرب آسیاست و تغییر محسوسی در سیاست های اعمالی خود نداشته است. اگرچه او بارها خود را متعهد به حفظ امنیت متحدان منطقه ای اعلام کرده است، اما همواره تأکید می کند که «دوستان و شرکای ایالات متحده، از اروپا گرفته تا غرب آسیا و اقیانوس آرام، باید سهم خود را در تأمین هزینه ها بپردازند». رویکرد ترامپ حکایت از آن دارد که به باور او، هریک از شرکا که خواهان امنیت باشد، باید هزینه آن را پرداخت کند (Spetalnick, 2017).

۱. شواهد عینی

شواهد بسیار حاکی از عدم تمایل دولت آمریکا به مداخله در بحران ها و تحولات این منطقه است. در بخش زیر به برخی از مهم ترین این شواهد می پردازیم.

الف) خروج نیروهای نظامی از منطقه

سیاست‌گذاران ایالات متحده در دسامبر ۲۰۰۷ دستور خروج از عراق را صادر و تمام نیروهای خود را تا دسامبر ۲۰۱۱ به طور کامل از این کشور خارج کردند. طبق آماري که نظرسنجی‌ها در می ۲۰۰۷ در آمریکا نشان می‌داد، ۵۵ درصد مردم این کشور حمله به عراق را یک اشتباه می‌دانستند و ۵۱ درصد از شرکت‌کنندگان نظرسنجی خواهان خروج از آن کشور بودند.^۱ در ۱۹ آگوست ۲۰۱۰، «گروهان دوم پیاده‌نظام تیپ چهارم رزمی»^۲ ایالات متحده آخرین گروه نظامیانی بودند که از عراق خارج شدند. اوپاما در یک سخنرانی در دفتر کار خود در ۳۱ آگوست ۲۰۱۰ اعلام کرد: «مأموریت نظامی آمریکا در عراق به پایان رسیده و عملیات آزادسازی عراق خاتمه یافته است. از این پس مردم عراق مسئولیت اصلی امنیت کشورشان را برعهده خواهند داشت» (Londoño, 2010).

کاهش درخور توجه حضور نیروهای آمریکایی و ترک افغانستان گواه دیگری از تغییر رویکرد ایالات متحده در منطقه غرب آسیاست. در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۴ تعداد نیروهای آمریکایی حاضر در افغانستان به ۳۶۵۰۰ نفر کاهش یافت؛ در حالی که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله هوایی آمریکا و بریتانیا در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ به مواضع طالبان، تعداد نیروهای آمریکایی حاضر در این کشور روز به روز افزایش می‌یافت. تا سپتامبر ۲۰۰۸ شمار نیروهای آمریکایی ۳۱۰۰۰ نفر بود و در اولین روزهای ریاست جمهوری باراک اوپاما به ۳۶۰۰۰ نفر رسید. البته به دنبال افزایش حملات تروریستی طالبان، اوپاما دستور اعزام ۱۷۰۰۰ نیروی دیگر را صادر کرد (MacAskil E, 2009).

به باور برخی تحلیلگران (مانند آستور،^۳ ۲۰۱۷)، آمریکایی‌ها در حالی از افغانستان خارج می‌شدند که به‌رغم هزینه‌های سنگین مالی و انسانی در این کشور، دستاورد چندانی نداشتند. آنها با وجود حضور ۱۶ ساله در افغانستان که اکنون عنوان بزرگ‌ترین جنگ خارجی در تاریخ را به خود اختصاص داده است، نتوانستند به پیروزی برسند و هدف اولیه که از بین بردن گروهک تروریستی طالبان بود نیز محقق نشد و این گروه همچنان قدرت زیادی دارد.

بر اساس آمار منتشرشده در وبسایت استاتیستا،^۴ کشته شدن ۲۳۹۲ سرباز

1. <http://www.pollingreport.com/iraq.htm>

2. 4 th Brigade Combat Team, 2nd Infantry Division

3. Astore

۴ برای مطالعه بیشتر رک:

<https://www.statista.com/statistics/262894/western-coalition-soldiers-killed-in-afghanistan/>



آمریکایی در افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۶ و هزینه کردن بین ۴ تا ۶ تریلیون دلار تا سال ۲۰۱۳ تنها بخشی از هزینه‌های ایالات متحده در افغانستان بود که سیاست‌گذاران آمریکایی را با انتقادات شدید مواجه و مجبور به تغییر رویکرد کرد (Londoño, 2013).

دونالد ترامپ نیز در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری از افغانستان به عنوان یک «فاجعه عمیق» برای ایالات متحده یاد و اذعان کرده بود که درگیری‌های پرهزینه در آسیای مرکزی منابع عظیمی- آن هم درست زمانی که در داخل بیشتر به آن نیاز است- از مالیات‌دهندگان آمریکایی را می‌بلعد. او در ۲۱ آگوست ۲۰۱۷ در یک سخنرانی رسمی اعلام کرد که مردم آمریکا از سیاست‌هایی که زمان، انرژی، پول و به ویژه جان آنها را هدر می‌دهد، خسته شده‌اند. از نظر وی، ایالات متحده به جای تلاش برای بازسازی کشورها با ذهنیت آمریکایی، باید پیگیر منافع این کشور مقدم بر هر ملاحظه دیگری باشد (Nakamura & Phillip, 2017).

ب) عدم تمایل به مداخله در مبارزه با تروریسم در غرب آسیا
از شواهدی که گویای تغییر رویکرد ایالات متحده در قبال غرب آسیاست، می‌توان به تغییر سیاست این کشور در مقابله با تروریسم و گروه‌های افراط‌گرا اشاره کرد. ایالات متحده در گذشته خود را پیشگام مبارزه با تروریسم در غرب آسیا می‌دانست، اما در سال‌های اخیر - دست‌کم در عمل- در این راستا اقدامات زیادی انجام نداده است. به‌رغم اهمیتی که مبارزه با تروریسم در گذشته برای آمریکا داشت و نیاز این کشور به دشمنان خارجی برای نظم‌دهی به سیاست‌های امنیتی آمریکا در مناطق مختلف، دگرگونی در جهت‌گیری‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا و پرهیز این کشور از مداخلات مستقیم و سخت‌نظامی (عموماً در قالب نیروهای زمینی و اشغال کشورها) باعث شده است تا آمریکا دیگر علاقه‌ای به درگیری حداقل مستقیم در موضوعات مربوط به تروریسم در غرب آسیا نداشته باشد و نسبت به سال ۲۰۰۱ کمتر به این موضوع واکنش نشان دهد و حتی در برخی موارد بی‌اعتنا باشد (Ayoob, 2016).
دولت ترامپ نیز در این راستا به فشار بیشتر بر پاکستان به منظور توقف تروریسم و مقابله جدی با تروریست‌های حاضر در مرزهای این کشور و همچنین تشویق هند برای ایفای نقش مؤثرتر در این زمینه بسنده کرد (Nakamura & Phillip, 2017).

ج) مداخله مستقیم نداشتن در جنگ‌های منطقه‌ای غرب آسیا

اولین مثال برای تغییر روش مداخله در تحولات منطقه غرب آسیا، لیبی است. ایالات متحده در بحران لیبی توانمندی هوایی متحدانش [در غرب آسیا] را تقویت کرد یا امکانی فراهم آورد که نیروهای نظامی قطر و امارات بتوانند مخالفان لیبیایی را به عنوان نیروی زمینی مکمل حملات هوایی آموزش دهند (Krieg, 2016).

نگاهی به سیاست ایالات متحده در قبال تحولات سوریه نیز تغییر رویکرد این کشور و عدم تمایل سیاست‌گذاران آمریکایی برای درگیری در مسائل این منطقه را نمایش می‌دهد. اوباما پس از آغاز جنگ داخلی سوریه، در کنفرانسی خبری در استکهلم که در بیستم آگوست ۲۰۱۲ برگزار شد، «خط قرمز» برای بشار اسد تعیین کرد که طبق آن، در صورت استفاده دولت سوریه از سلاح شیمیایی، با حمله نظامی آمریکا مواجه خواهد شد (Kessler, 2013).

خبرگزاری‌های غربی و مقامات اسرائیلی در ۲۱ آگوست ۲۰۱۳ اخباری را مبنی بر استفاده از «گاز سارین» توسط دولت سوریه منتشر کردند. اگرچه این خبر هیچ‌گاه مورد تأیید دولت سوریه قرار نگرفت، اما رسانه‌ها و محافل سیاسی غرب فشار زیادی بر دولت اوباما وارد کردند و خواستار عملی کردن وعده او شدند (Warrick, 2013). به‌رغم تهدیدهای صریح که اوباما بارها در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ تکرار کرده بود، غیر از چند موضع‌گیری اقدام دیگری انجام نداد (Northam, 2016).

در دولت ترامپ نیز برخلاف تصوراتی که تحلیلگران درباره اتخاذ راهبرد جدی‌تر او در قبال سوریه داشتند، شواهد نشان می‌دهد که دولت جدید ایالات متحده غیر از چند موضع‌گیری (برای مثال تقویت کردهای سوریه موسوم به یگان‌های مدافع خلق و ...)، در این مورد بیشتر به روسیه وابسته شده است. دولت جدید بارها با روسیه بر سر مسائل سوریه مذاکره کرده است. محافل آمریکایی با آگاهی از افکار عمومی آمریکا مبنی بر خستگی مردم این کشور از اعزام نیرو به منطقه، تصمیم به پرهیز از ورود مستقیم به تحولات و استفاده از جنگ نیابتی از طریق «یگان‌های مدافع خلق کرد» گرفتند (Rough, 2017).

جنگ یمن نیز همچون جنگ داخلی سوریه، گویای عدم تمایل ایالات متحده به مداخله در مسائل غرب آسیاست. اوباما در دوران تصدی دولت خود به صراحت اعلام کرده بود که تمایلی به درگیری در جنگ‌های غرب آسیا ندارد. تنها موضعی که دولت اوباما در قبال جنگ یمن اتخاذ کرد، حمایت سیاسی از حمله نظامی عربستان بود. حتی



حمایت سیاسی ایالات متحده هم در برخی مقاطع کم‌رنگ‌تر شد و مقامات سیاسی آمریکا اظهار کردند که قصد تجدید نظر در حمایت‌شان را دارند (Northam, 2016). شرایط مذکور در زمان ترامپ هم تغییر چندانی نکرد و حتی کنگره آمریکا در سیزدهم نوامبر ۲۰۱۷ قطعنامه‌ای را تصویب کرد که به صراحت حمایت نظامی دولت آمریکا از عربستان در جنگ یمن را غیرمجاز دانست و در آن از دولت خواسته شد راه‌حلی سیاسی برای آن بیابد. بر اساس قطعنامه مذکور،^۱ ایالات متحده مجاز نیست در جنگ‌هایی که ماهیت مبارزه با تروریسم ندارد (مانند القاعده و داعش)، حضور یابد. در این قطعنامه تأکید شده است که ایالات متحده مجاز به مبارزه علیه حوثی‌ها نیست (Hellman, 2017). خود ترامپ نیز در فعالیتهای انتخاباتی در این باره اعلام کرده بود: «ما باید از درگیری‌هایی که تهدیدی فوری برای امنیت ما نیستند، خارج شویم.»

۲. اسناد امنیت ملی

اسناد امنیت ملی ایالات متحده در سال‌های اخیر گواه خوبی برای تأیید تغییر رویکرد این کشور در قبال غرب آسیاست. در دوره اوباما به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده تغییراتی جدی در راهبرد غرب آسیای این کشور به وجود آمد. اوباما در یک سخنرانی رسمی در پنتاگون در ۵ ژانویه ۲۰۱۲ با اعلام سیاست «تغییر راهبرد تاریخی»^۲ طراحی جدیدی برای حضور آمریکا در منطقه ایجاد کرد. در این سخنرانی لئون پانتا^۳ و ژنرال ریموند تی. اودیرونو،^۴ رئیس ستاد مشترک ارتش، او را همراهی می‌کردند (Pilkington, 2012). سند این موضوع نیز چند روز بعد توسط وزارت دفاع منتشر شد.

طبق راهبرد جدید، «کوچک‌سازی پنتاگون»^۵ در دستور کار قرار گرفت و بنا شد به جای استفاده از نیروهای نظامی آمریکا در تحولات غرب آسیا، از سیاست ائتلاف با متحدان منطقه‌ای استفاده شود. همچنین سرمایه‌گذاری بیشتر روی نیروهای عملیات ویژه (که رد پای کمتری از خود به جا می‌گذارند و در مقایسه با سایر نیروهای متعارف هزینه کمتری نیاز دارند)، تکنولوژی هواپیماهای بدون سرنشین و تکنولوژی سایبری نکات مورد تأکید در این سند هستند (Sustaining US global leadership, 2012).

1 . H RES 599YEA-AND-NAY13-Nov-2017 6:58 PM

2 . Historic Strategy Shift

3 . Leon Panetta

4 . Army Chief of Staff Gen, Raymond T. Odierno

5 . Downsizing of the Pentagon

در این سند به نقل از برخی سیاستمداران آمریکایی از جمله خود اوباما و لئون پانتا، وزیر دفاع سابق آمریکا، اشاره شده است که مداخله مستقیم در بحران‌های امنیتی منطقه مستلزم صرف هزینه‌های سنگینی است که می‌تواند در جای دیگری همچون سرمایه‌گذاری برای ساخت تکنولوژی‌های جدید- برای مثال فضایی و ساخت پهبادهای پیشرفته- هزینه شود. بنابراین، ائتلاف‌سازی از منظر استراتژیک و استفاده از ابزار پنهان از منظر عملیاتی (برای مثال استفاده از نیروهای سی.آی.ای و تکنولوژی‌های پیشرفته برای دستیابی به اشراف اطلاعات) از اولویت‌های ایالات متحده خواهد بود (Panetta, 2012).

بررسی گزارش رسمی «استراتژی امنیت ملی آمریکا» که در فوریه ۲۰۱۵ از طرف کاخ سفید منتشر شد، نشان می‌دهد از زمان روی کار آمدن باراک اوباما، تعداد نیروهای نظامی آمریکا در منطقه غرب آسیا از ۱۸۰ هزار نفر به ۱۵ هزار نفر کاهش یافت (National security strategy, 2015). بی‌تردید از سال ۲۰۱۱ به بعد حضور نیروهای ارتش آمریکا در غرب آسیا به شدت کاهش یافته که واقعیتی انکارناپذیر است. البته روند کاهش حضور نیروی دریایی و هوایی ایالات متحده با سرعت کندتری انجام می‌گیرد (Rovner, 2014).

به‌رغم سیاست‌های اعلامی دولت جدید ایالات متحده، حتی در بخش مربوط به غرب آسیا در سند «استراتژی امنیت ملی آمریکا» (۲۰۱۷) نیز که در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ انتشار یافته بر این نکته تصریح شده است که ایالات متحده برای ترویج ثبات و توازن قوا در این منطقه که تأمین‌کننده منافع این کشور است، باید مشارکت خود را با دولت‌هایی که به دنبال اصلاحات هستند، احیا کند (National security strategy, 2015). بررسی سیاست‌گذاری‌های ترامپ نیز نشان می‌دهد که وی صرفاً به دنبال دستیابی به منافع اقتصادی است و به‌رغم سیاست‌های اعلامی تندی که دارد، از هزینه‌تراشی اجتناب می‌ورزد. او بارها در سخنرانی‌های خود اعلام کرده است «شرکت ایالات متحده در هر نوع جنگ برای حمایت از متحدین خود منوط به تأمین هزینه‌های آن توسط متحدین منطقه‌ای و شرکای محلی این کشور است» (Cloud, 2016).

اما همان‌طور که پیشتر اشاره شد، خروج و کاهش حضور نظامی در منطقه غرب آسیا یک طرف معادله بود؛ در طرف مقابل، تمرکز ایالات متحده و به‌طور خاص حضور نظامی این کشور بعد از سال ۲۰۱۵ به شرق آسیا معطوف شد. طبق خبری که در



۱۵ ژوئن ۲۰۱۶ در وبسایت خبری رویترز^۱ منتشر شد، «ناوگان سوم نیروی دریایی ایالات متحده»^۲ با صدور فرمان تغییر حوزه مأموریتی خود، دستور ارسال کشتی‌های بیشتر به شرق آسیا را صادر کرد تا در کنار ناوگان هفتم مستقر در ژاپن به ایفای نقش بپردازند. علت اصلی این تغییر فرمان، طبق آنچه به نقل از مقامات آمریکایی در این خبر آمده بود، افزایش تنش بین پکن و واشنگتن بیان شد.

همچنین گروهان عملیات سطحی ناوگان سوم که متشکل از رزم‌ناوهای «یواس.اس اسپروانس»^۳ و «یواس.اس مومسن»^۴ با قابلیت حمل موشک‌های هدایت‌شونده هستند، هم در ماه آوریل همان سال به منطقه شرق آسیا اعزام شدند. فرماندهان ناوگان سوم گفته بودند که در آینده هم کشتی‌های بیشتری از این ناوگان در منطقه مستقر خواهند شد (Reuters, 2016).

مقامات آمریکایی در سوم مارس ۲۰۱۶ خبر ورود رزم‌ناو «یواس.اس جان استینس»^۵ به دریای جنوب چین را منتشر کردند. طبق این خبر که «کلی داس»^۶ سخنگوی ناوگان ۷ نیروی دریایی در اقیانوس آرام، اعلام کرد، ناوشکن‌های «یو.اس.اس استاکدیل»^۷، «یواس.اس چانگ هون»^۸ و «یواس.اس موبایل بی»^۹ هم‌زمان در ۱۴ فوریه به منطقه اعزام شدند. علت اعزام رزم‌ناوهای مذکور کمک به تایوان برای حفظ تنگه تایوان اعلام شد که در واقع نوعی نمایش قدرت به چین بود. علاوه بر ناوهای مذکور، رزونو «یواس.اس آنتیتام»^{۱۰} و کشتی‌های «یواس.اس مک‌کمیل»^{۱۱} و «آشلند»^{۱۲} نیز در اواخر فوریه همان سال مأموریت خود را در دریای چین جنوبی آغاز کردند. در پی اعزام این کشتی‌ها، هزاران افسر نیروی دریایی هم به منطقه اعزام شدند (Fox News, 2016).

«روندهای جهانی ۲۰۳۰؛ جهان‌های جایگزین» نام گزارشی است که در دسامبر ۲۰۱۲ توسط «شورای اطلاعات ملی آمریکا» منتشر شد. در این گزارش به صراحت آمده است با توجه به روند موجود، تا سال ۲۰۳۰ ایالات متحده دیگر ابرقدرت جهان

- 1 . Reuters
- 2 . The U.S. Navy's third fleet
- 3 . USS Spruance
- 4 . USS Momsen
- 5 . USS John C. Stennis
- 6 . Clay Doss
- 7 . USS Stockdale
- 8 . USS Chung-Hoon
- 9 . USS Mobile Bay
- 10 . USS Antietam
- 11 . USS McCambell
- 12 . Ashland



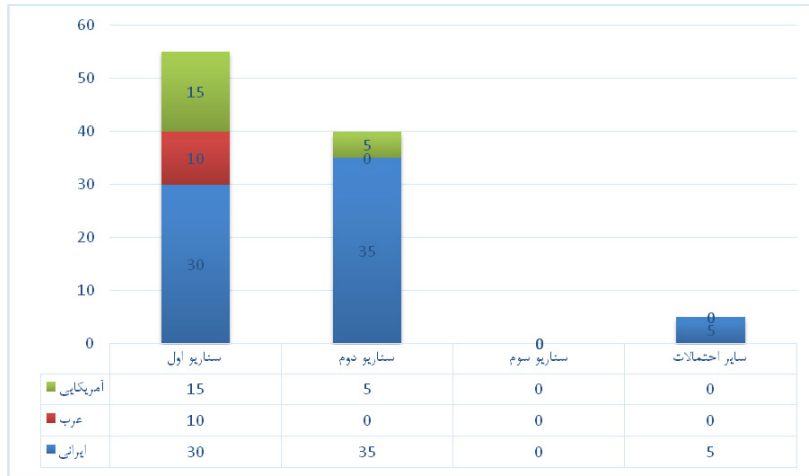
نخواهد بود. در یکی از بخش‌های اصلی این گزارش پیش‌بینی شده است تا سال ۲۰۳۰ چین در زمینه اقتصادی از آمریکا پیشی خواهد گرفت و اقتصاد ژاپن به علت پیر شدن نیروی کار با کاهش رشد مواجه خواهد شد. طبق پیش‌بینی این گزارش معتبر، ژاپن از نظر کلی پس از آمریکا، چین و هند در رده چهارم قرار می‌گیرد. همچنین نگران‌گان این گزارش یادآور شده‌اند که ترتیبات امنیتی در شرق آسیا تغییر خواهد کرد و کشورهای آسیایی نظیر هند و اندونزی ممکن است در این مدت توان نظامی خود را افزایش دهند.

بر اساس این گزارش، گرچه هم اکنون نیز شاهد افزایش وزن آسیا در برابر آمریکا و اروپا (غرب سنتی) هستیم، ولی این روند در سال ۲۰۳۰ شتاب بیشتری به خود می‌گیرد. آنچه در این سند بسیار مورد تأکید قرار گرفته، پیشی گرفتن چین از ایالات متحده به عنوان ابرقدرت در حدود سال‌های ۲۰۳۰ یا ۲۰۴۰ است. این پیش‌بینی براساس دو روش مختلف در سنجش قدرت کشورها در جهان، انجام شده است. طبق یک روش تا سال ۲۰۵۰، ایالات متحده بعد از هند در مکان سوم قرار می‌گیرد. در سال ۲۰۳۰، آسیا از آمریکای شمالی و اروپا که در دوره‌های مختلف ابرقدرت بوده‌اند، پیشی می‌گیرد (Global Trends 2030, 2012: 16).

راهبرد آتی ایالات متحده در غرب آسیا: نظر کارشناسان

برای بخش دوم این پژوهش با ۲۰ نفر از کارشناسان درباره محتمل‌ترین سناریو در ارتباط با حضور ایالات متحده، مصاحبه‌ای نیمه ساختاریافته انجام شد. این سناریوها به ترتیب عبارت بودند از: استمرار وضع موجود (سناریوی اول)، کاهش حضور (سناریوی دوم)، خروج کامل (سناریوی سوم). یازده مصاحبه‌شونده به سناریوی اول و ۸ نفر هم به سناریوی دوم رأی دادند. هیچ‌یک از مصاحبه‌شوندگان، سناریوی سوم را محتمل‌ترین سناریو ارزیابی نکردند و به نظر همه آنها، احتمال وقوع چنین سناریویی اندک است. البته مصاحبه‌شونده شماره ۱۱ بر این باور بود که در حال حاضر هیچ‌یک از سناریوهای مذکور محتمل نیستند و در مقابل، به نظر او، حضور نظامی ایالات متحده در ۴ سال آینده افزایش خواهد یافت. نمودار ۲، میزان رأی به هر سناریو را نمایش می‌دهد.





نمودار ۲- میزان رأی به هر سناریو

از نظر تقریباً بیشتر مصاحبه‌شوندگانی که به سناریوی اول رأی دادند، ایالات متحده در وضعیتی قرار دارد که باید حضور خود را در غرب آسیا حفظ کند. به نظر یکی از مصاحبه‌شوندگان: «تحولات بسیار سریع در ساختار نظام بین‌الملل باعث شده است بین اهداف اعلامی و عملکردی قدرت مداخله‌گر در منطقه، تفاوت‌های فاحشی وجود داشته باشد. برای مثال هرچند تمایل اوپاما خروج از غرب آسیا بیان می‌شد، اما تحولات میدانی، نارضایتی اسرائیل و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس و شدت تهدیدها سبب شد تا در عمل سیاست ثقل‌زدایی از غرب آسیا و تمرکز بر شرق آسیا عملی نشود» (مصاحبه‌شونده شماره ۶).

یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان نیز دلیل محتمل بودن تداوم حضور ایالات متحده در منطقه غرب آسیا را به جایگاه جنگ در اقتصاد آمریکا مربوط می‌دانست: «آمریکا اقتصادش مبتنی بر جنگ است؛ یعنی اگر آرامش در دنیا باشد، اقتصاد آمریکا فلج می‌شود. بعضی مواقع باید تنش وجود داشته باشد، چون بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی آمریکا وام‌دار جنگ است. هزاران هزار کارگر و هزاران هزار فرصت شغلی در آمریکا تا موقعی که چرخ جنگ می‌چرخد، حیات دارند» (مصاحبه‌شونده شماره ۸).

در مقابل، کسانی که به سناریوی دوم رأی دادند بر این اعتقاد بودند که راهبرد ایالات متحده در قبال غرب آسیا تغییر کرده است و این کشور ترجیح می‌دهد منطقه را از راه دور مدیریت کند و مداخله مستقیم نظامی در تحولات نداشته باشد؛ زیرا این کار منافع آمریکا را تأمین نخواهد کرد؛ هرچند برخی معتقد بودند که تحولات در منطقه می‌تواند بر شدت یا ضعف روند خروج نسبی از منطقه تأثیر بگذارد (مصاحبه‌شونده شماره ۱).

به نظر یکی از مصاحبه‌شوندگان: «با توجه به سیاست‌های دو دولت قبلی و فعلی در آمریکا، نخبگان فکری این کشور و همچنین افکار عمومی آمریکا خود را از لحاظ ذهنی و عملی آماده کاستن از درگیری مستقیم در تحولات و مسائل بین‌المللی به خصوص در منطقه غرب آسیا کرده‌اند. نتیجه کوتاه‌مدت و میان‌مدت ذهنیت خروج نسبی آمریکا از منطقه با نگاه به تقویت و حمایت از متحدان منطقه‌ای مانند عربستان و اسرائیل، تلاش برای موازنه کردن رقبای منطقه‌ای مانند ایران و روسیه با یک تقسیم مسئولیت مشخص است. تقویت و حمایت از هم‌پیمانان با نگاه به نقاط ضعف و قوت رقبای منطقه‌ای خواهد بود» (مصاحبه‌شونده شماره ۳).

تغییر در منافع ایالات متحده در غرب آسیا و هزینه‌های احتمالی در صورت مداخله مستقیم نظامی، مطلبی بود که تقریباً همه رأی‌دهندگان به سناریوی دوم به آن اشاره کردند. در دهه‌های گذشته، اولویت‌های اصلی ایالات متحده در غرب آسیا عبارت بودند از: جلوگیری از تسلط رقبا بر منابع نفتی خلیج فارس، حفظ جریان با ثبات نفت، کنترل بهای نفت در بازار جهانی، حمایت از اسرائیل و غیره (گوهری مقدم، ۲۰۱۴: ۱۲۴). اما بررسی اسناد نشان می‌دهد سیاست‌گذاران آمریکا تصمیم به خوداتکایی در حوزه انرژی و عدم وابستگی به انرژی غرب آسیا گرفتند (Global Trends 2030, 2012: 36).

در همین راستا مصاحبه‌شونده شماره ۵ با اشاره به اینکه آمریکا در گذشته طی دوره‌ای حدود ۷۰ ساله، همواره منفعی مثل حمایت از جریان آزاد نفت و دسترسی به نفت ارزان، تضمین بقای اسرائیل، حمایت از نیروها و کشورهای متحد خود و ممانعت از قدرتمند شدن دولت‌ها و بازیگران رقیب در منطقه را دنبال می‌کرد، بر این باور بود که در حال حاضر اهداف این کشور در غرب آسیا تغییر کرده است.

از نظر وی، نه تنها منابع انرژی غرب آسیا دیگر جایگاه قبلی را برای آمریکا ندارد، بلکه با توجه به فناوری‌های جدید، آمریکا در این بخش دست بالا پیدا کرده است و حتی می‌تواند [در آینده] صادرکننده هم باشد. از طرف دیگر، بر خلاف دوران جنگ سرد که حفظ یک متحد در منطقه امری کلیدی بود و از دست رفتن یک متحد یا یک پایگاه به این معنی بود که آن پایگاه در اختیار رقیب قرار گرفته است، در حال حاضر چنین تهدیدی برای متحدان منطقه‌ای آمریکا وجود ندارد (مصاحبه‌شونده شماره ۵). همچنین غرب آسیا در چنان آشوبی به سر می‌برد که هیچ بازیگری امکان هژمون شدن در آن ندارد. به عبارت دیگر، در وضعیت فعلی کشوری که بخواهد بر منطقه مسلط شود و منافع ایالات متحده را به خطر بیندازد، وجود ندارد (Walt, 2016).



«با در نظر گرفتن بحث هزینه و فایده هم آمریکا برای تضعیف رقبای منطقه‌ای خود مثل ایران و روسیه به جای مقابله مستقیم، آنها را از طریق متحدانش همچون عربستان موازنه می‌کند. در مورد حفظ اسرائیل نیز به اعتقاد اکثر کارشناسان، در حال حاضر اسرائیل با هیچ‌گونه تهدید وجودی مواجه نیست و اتکای آنها برای حفظ و بقای خودشان به آمریکا کمتر شده است» (مصاحبه‌شونده شماره ۵).

بررسی سیاست‌های آمریکا نشان می‌دهد که آنها برای حفظ جایگاه خود در نظام بین‌الملل به عنوان قدرت برتر مجبورند درباره تمرکز خود بر مناطق مختلف بازنگری جدی انجام دهند. بنابراین، به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها تمایل بیشتری به سرمایه‌گذاری در شرق آسیا و تمرکز بیشتر بر این منطقه دارند (Chen, 2013).

یکی از مصاحبه‌شوندگان نیز با اشاره به تغییر منافع آمریکا در غرب آسیا، آن را به اهمیت یافتن روزافزون شرق آسیا مربوط دانست: «اما در وضعیت کنونی اینکه آمریکا در منطقه به صورت کامل مستقر باشد و پیامدهای جدید را لحاظ نکند، به نظرم دور از واقعیت است. تحولات جدید نشان‌دهنده بروز قدرتهای جدید در آسیا و مشخصاً شرق آسیاست. چین که چند سال پیش به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده بود امروز آرام آرام در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی نقش بیشتری پیدا می‌کند. همچنین نزدیکی معنادار چین و روسیه با توجه به مسائل آمریکا و مسائل کشورهای شرق آسیا، از نگرانی‌های دیگری است که آمریکا مد نظر دارد. بنابراین از ۳ یا ۴ سال پیش این بحث در جلسات تحلیلی مطرح بود که آمریکا حضور خود را در شرق آسیا بیش از پیش خواهد کرد. اهداف این حضور جدی‌تر آمریکا هم روشن است: ۱. کنترل چین؛ ۲. دفاع از هم‌پیمانان در منطقه؛ ۳. جلوگیری از نزدیکی چین و روسیه. اگر لازم باشد که تحقق این سیاست توسط آمریکا با کاهش بخشی از حضورش در غرب آسیا ملازم باشد، این کشور چنین کاری خواهد کرد» (مصاحبه‌شونده شماره ۹).

مشکل دیگری که موجب ابهام در اتخاذ سیاستی مشخص از سوی دولتمردان آمریکایی در قبال غرب آسیا شده، مشخص نبودن راه‌حلی کارآمد برای بحران‌های این منطقه است (Walt, 2016). مصاحبه‌شونده شماره ۱۰ نیز ضمن تأیید این دیدگاه معتقد بود: «سیاست آمریکا در غرب آسیا هرج و مرج مدیریت شده است. از آنجا که این وضع منافع آمریکا و اسرائیل را تأمین می‌کند، آنها تمایلی به تغییر آن ندارند؛ زیرا نمی‌خواهند هزینه دیگری در منطقه پرداخت کنند و از طرف دیگر، اسرائیل با بهره‌گیری از وضعیت فعلی به شهرک‌سازی خود ادامه می‌دهد. ایران، روسیه و



حزب‌الله در عراق و سوریه درگیر شده‌اند و هزینه‌های زیادی می‌دهند که به نفع آمریکا و متحدانش است. همچنین عربستان با صرف هزینه‌های زیاد برای خرید سلاح منفعت زیادی نصیب آمریکایی‌ها می‌کند.»

وجه اشتراک اکثر رأی‌دهندگان به سناریوی دوم، تأکید بر تغییر در تاکتیک‌های نظامی آمریکا برای حضور در غرب آسیاست. البته این ایده بین بسیاری از تحلیلگران آمریکایی از جمله «کولین دوئک»^۱ (۲۰۱۱) و محافل سیاسی این کشور پر طرفدار است. آنها بر این نظرند که مداخله در غرب آسیا، نتایج استراتژیک طولانی‌مدت برای آمریکا به دنبال خواهد داشت. بهترین راهکاری که این گروه از تحلیلگران پیشنهاد می‌کنند خروج نسبی از منطقه و پیگیری سیاست‌های این کشور از طریق متحدان منطقه‌ای است. به نظر یکی از مصاحبه‌شوندگان: «آمریکا به هوشمندسازی حضور خود در این منطقه از طریق ایجاد سیستم‌های دفاع موشکی برای دفاع از هم‌پیمانانش و شکل‌دهی به یک نظم منطقه‌ای مبتنی بر توازن قدرت خواهد پرداخت» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۳).

مصاحبه‌شونده شماره ۱۱ به عنوان تنها فردی که قائل به افزایش حضور ایالات متحده بود، اعتقاد داشت: «پایه‌های سیاست ترامپ در غرب آسیا مبتنی بر اعتماد به متحدین سنتی آمریکا در منطقه، دفاع از آنها و اطمینان دادن به این دولت‌ها در خصوص مقابله با سیاست نفوذ ایران در منطقه است؛ هر چند این حضور با هزینه دولت‌های عرب شورای همکاری تأمین و موجب اشتغال در آمریکا شود. از این منظر سیاست ترامپ، رهبری و ایجاد موازنه قدرتمند علیه ایران و مهار آن است. لازمه این سیاست حفظ و افزایش توان آمریکا در منطقه است. این سیاست ایجاب می‌کند که آمریکا در مواردی دست به اقدامات عملی بزند. هر چند این اقدامات تا کنون نمادین بوده‌اند، اما کسی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که در چرخه صعود بحران قرار نگیرد.» با این حال، تقریباً اکثر رأی‌دهندگان به یک نکته اذعان داشتند که همان اهمیت جایگاه چین برای ایالات متحده است. حتی برخی مصاحبه‌شوندگان که اعتقادی به کاهش حضور آمریکا در غرب آسیا نداشتند (مانند مصاحبه‌شونده شماره ۱۴)، معتقدند سیاست‌های چین ممکن است موجب تغییر سیاست‌های غرب آسیای آمریکا شود. «تنها کشوری که در آینده می‌تواند حضور آمریکا در منطقه را به خطر بیندازد چین است. چین در حال ظهور که به دنبال حضور بسیار قوی در غرب آسیاست، ظاهراً



نقش آمریکا در منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۴). «یکی از عواملی که باعث شده است غرب آسیا جایگاهش را برای آمریکا از دست بدهد، چین است. البته عوامل دیگری مثل بازسازی اقتصاد داخلی هم دخیل بوده، اما مهم‌ترین عامل چین است؛ زیرا آمریکا می‌خواهد از قدرتمند شدن بیش از اندازه این کشور جلوگیری کند» (مصاحبه‌شونده شماره ۵).

حضور چند دهه‌ای ایالات متحده در غرب آسیا، تجربیات مختلفی برای این کشور داشته و در سیاست‌گذاری این کشور مؤثر بوده است. بررسی عملکرد سه رئیس‌جمهور قبلی نشان می‌دهد که آنها بر خلاف هزینه‌های سنگین در این منطقه، توفیق چندانی نداشته‌اند. تقریباً هر ۲۰ مصاحبه‌شونده به تأثیر تجربیات گذشته آمریکا بر اتخاذ راهبرد آتی این کشور اذعان داشتند.^۱ البته افرادی هم از جمله مصاحبه‌شونده شماره ۲ بر این باور بودند که «ظرفیت بالای تهاجمی سیاست خارجی آمریکا» و «خصلت تهاجم‌طلبی» بیش از عوامل دیگر بر سیاست‌گذاری آمریکا تأثیرگذار است.

غیر از موضوع چین که پاسخ به این سؤال هم جزء مطالب اصلی مطرح‌شده توسط مصاحبه‌شوندگان بود، تقریباً تمام مصاحبه‌شوندگان تجربه خود آمریکا در غرب آسیا را مهم‌ترین عامل مؤثر بر سیاست‌گذاری این کشور می‌دانستند. به نظر یکی از مصاحبه‌شوندگان: «وظیفه مرور و یادآوری تجربه آمریکا در ابعاد سیاست خارجی و بین‌الملل بر عهده نخبگان فکری و اندیشکده‌های فعال این کشور است. این نخبگان با توجه به رویارویی و تحولات در حال وقوع، ابعاد مختلف سیاست‌های پیشین آمریکا را بررسی می‌کنند. این بررسی و موشکافی نه تنها به افکار عمومی آمریکا قدرت انتخاب می‌دهد، بلکه با ارائه سناریوهای مختلف به سیاست‌گذاران آمریکایی، امکان تصمیم‌گیری بهتر را بر اساس تجربیات گذشته می‌دهد. بنابراین ضمن توجه به نقش پررنگ نخبگان سیاست خارجی آمریکا در روزآمد کردن و مرور تجربیات گذشته این کشور و همچنین به شرط استقرار دولتی عادی در واشنگتن (که راهبردهای کلان را در نظر بگیرد) می‌توان تجربیات گذشته این کشور در غرب آسیا را تأثیرگذار دانست. البته باید در نظر گرفت تنها متغیر تعدیل‌کننده تجربیات گذشته، تأثیر رخدادهای بین‌المللی چون ۱۱ سپتامبر و غیره است؛ زیرا این رخدادهای می‌توانند سیاست‌ها و راهبردهای کلان هر کشوری را تغییر دهند» (مصاحبه‌شونده شماره ۳).

۱. تنها استثنا، مصاحبه‌شونده شماره ۱۲ بود. از نظر وی «از گذشته‌های دور نیز آمریکا به دخالت مستقیم نظامی در منطقه اقدام کرده و در موارد دیگر، از طریق جنگ‌های نیابتی و با استفاده از نیروهای درون منطقه در نزاع‌های ژئوپلیتیکی به مدیریت تحولات پرداخته است که همچنان به قوت خود باقی است».

به باور بیشتر کارشناسان، تجربه آمریکا در عراق و افغانستان و عدم حصول نتایج ملموس، تأثیر جدی بر سیاست‌های غرب آسیای این کشور داشته است. این تجربیات باعث شد تا در سال‌های اخیر، آمریکا رویکرد جدیدی در مدیریت تحولات غرب آسیا اتخاذ کند. استفاده از حملات هوایی با هواپیماهای بدون سرنشین به منظور کاهش خطر تلفات نیروی انسانی مثالی برای این رویکرد است (Krieg, 2016). یکی از مصاحبه‌شوندگان که البته معتقد به استمرار سیاست‌های فعلی ایالات متحده در غرب آسیاست، در این ارتباط می‌گوید: «اجرای این سناریو [استمرار وضع موجود] شامل دو نوع هزینه است: اول، هزینه‌های مالی که ایالات متحده با تأثیرگذاری بر کشورهای حوزه خلیج فارس آن را رفع خواهد کرد تا از طریق تقسیم بار و فروش اسلحه آن را جبران کند. دوم، هزینه‌های انسانی که برای آمریکایی‌ها جایگاه حساس‌تری دارد. سیاست آمریکا بر این اصل استوار است که تا حد امکان از پا روی زمین گذاشتن^۱ اجتناب شود. این امر مانند آنچه در عراق و سوریه رخ داد، نوعی دخالت مستقیم‌گزینی است. ایالات متحده همچنان با حملات هوایی آمریکا، اطلاعاتی، مشاوران و نیروهای ویژه از نیروهای محلی پشتیبانی خواهد کرد» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۵).

به نظر یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان که معتقد به محتمل‌تر بودن سناریوی اول بود: «شکست ناشی از مداخله ایالات متحده در عراق و ادامه جنگ علیه طالبان در افغانستان، حداقل در مقطع کنونی، تأثیرات مهمی بر افکار عمومی آمریکا داشته است. ایالات متحده می‌خواهد از جنگ‌های زمینی جدید در غرب آسیا جلوگیری کند. منافع بنیادی آمریکایی‌ها در مبارزه با جهادگران سنی است. همچنین جلوگیری از گسترش نفوذ ایران و حفظ اعتبار ایالات متحده از طریق عربستان سعودی و سایر متحدان عرب سنی کوچک‌تر، از منافع دیگر آمریکایی‌هاست؛ اما مشکل اصلی [آمریکا] دولت اسلامی و القاعده است» (مصاحبه‌شونده شماره ۱۶).

مصاحبه‌شوندگان شماره ۱۷ و ۱۹ هم به تأثیر زیاد تلفات جنگ‌های افغانستان و عراق اشاره کردند. مصاحبه‌شوندگان ۱۸ و ۲۰ مانند اغلب کارشناسان معتقد بودند که ایالات متحده با جایگزین کردن سیاست استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین و نیروهای هوایی و دریایی به جای نیروی زمینی، تلفات خود را کاهش خواهد داد. اما از نظر سیاست‌گذاری، همان‌طور که اشاره شد، تصمیم‌گیری‌های کلان راهبردی توسط مجموعه‌ای از نهادهای حاکمیتی در یک کشور گرفته می‌شود که البته دولت‌ها



هم جزء مؤثرترین بازیگران آن هستند. از آنجا که تجربیات قبلی آمریکا در کشورهای غرب آسیا به‌رغم هزینه‌های زیاد، دستاوردی برای آنها نداشته است، سیاست‌گذاران این کشور تصمیم به بازنگری در سیاست‌های منطقه‌ای خود گرفته‌اند (Lieberthal, 2011).

به نظر یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان: «ما با یک آمریکای جدید مواجه هستیم. انتخابات اخیر آمریکا فضای متفاوتی در آمریکا باز کرده که خواست لایه‌های پنهان حکمرانی در آمریکا بوده است. آمریکایی‌ها در این انتخابات در اتاق فکرشان (منظور از اتاق فکر آن لایه‌های پنهان حکمرانی هستند که دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان زیرمجموعه آنها محسوب می‌شوند. اینها فراتر از احزاب هستند و در آمریکا تصمیم‌سازی می‌کنند) ۱۶ سال اخیر وضعیت آمریکا را، هم ۸ سال بوش و هم ۸ سال اوپاما را، بررسی کرده‌اند. نقطه قطعی که به آن رسیده‌اند این است که آمریکا در این ۱۶ سال دوران افول را طی کرده و به‌رغم صحبت‌هایی که درباره رهبری دنیا کرده است، در دوران جورج بوش شکست‌های جدی داشته. هم در افغانستان هم در عراق. است. حداقل اینکه همه در افکار عمومی به شکست آمریکا اذعان کرده‌اند. در دوران اوپاما هم هیچ پیروزی منطقه‌ای برایش نوشته نشده است» (مصاحبه‌شونده شماره ۹).

از نظر بسیاری از کارشناسان، ایالات متحده دیگر تمایلی به صرف هزینه در این منطقه ندارد و ترجیح می‌دهد با سیاست «تهدیدسازی» علاوه بر تأمین منافع خود، هزینه‌های نظامی را توسط متحدانش تأمین کند. تیلرسون،^۱ وزیر خارجه آمریکا، در اجلاس وزرای خارجه کشورهای عضو ناتو که مارس ۲۰۱۷ (فروردین ۱۳۹۶) در بلژیک برگزار شد، از این کشورها خواست هزینه‌های دفاعی خود را تا ۲ درصد تولید ناخالص ملی خودشان افزایش دهند (Birnbbaum, 2017). از نظر برخی کارشناسان از جمله مصاحبه‌شونده شماره ۹، آمریکا دیگر تمایلی ندارد که به تنهایی همه هزینه‌های نظامی حفظ امنیت در دنیا را پردازد. از نظر مصاحبه‌شونده شماره ۱۰: «چیز کلی که دولت پنهان تصمیم گرفته است، تغییر نمی‌کند. مثلاً دولت پنهان^۲ درباره روسیه می‌گوید که روسیه یک دشمن است. ترامپ نمی‌تواند خیلی امور را تغییر دهد؛ بنابراین سیاست‌هایش فرق چندانی نخواهد داشت. به این نکته هم توجه داشته باشید که [وقتی] دولت پنهان تصمیمی بگیرد، همه موافق هستند.»

غیر از دست نیافتن به نتیجه ملموس در عراق و افغانستان، کم‌توفیقی در سایر

1 . Tillerson

2 . Deep State

حوزه‌ها هم بر سیاست‌های غرب آسیای آمریکا تأثیرگذار بوده است. برای مثال مصاحبه‌شونده شماره ۵ این‌طور توضیح می‌دهد: «از جنگ عراق و افغانستان که بگذریم، نتیجه‌ای که آمریکایی‌ها از سیاست دموکراسی‌سازی گرفته‌اند برایشان درس‌آموز بوده است که این منطقه خیلی قابلیت دستکاری ندارد و ممکن است حتی گروه‌های مرتبط با خودشان که فرصت‌هایی برایشان داشته‌اند، به ضد خودشان تبدیل شوند. برای مثال القاعده را آمریکایی‌ها به وجود آوردند، اما علیه خودشان شد. مداخله در عراق به ضرر آمریکایی‌ها و در واقع به نفع رقبایی مثل ایران تمام شد. این تجربه‌ها را آمریکایی‌ها از گذشته کسب کردند و دیگر آن را تکرار نخواهند کرد».

تحلیل نتایج مطالعات اسنادی و داده‌های مصاحبه

طبق یافته‌های حاصل از مطالعه اسنادی، از سه سناریوی محتمل سیاست غرب آسیای آمریکا در آینده، سناریوی کاهش حضور محتمل‌ترین راهبرد این کشور برای غرب آسیا خواهد بود؛ در حالی که نتایج مصاحبه‌ها با متخصصان داخلی و خارجی خلاف آن را نشان می‌دهد. تحلیل داده‌های کدگذاری‌شده مصاحبه نشان می‌دهد ۵۵ درصد از مصاحبه‌شوندگان، سناریوی تداوم حضور را محتمل‌ترین سناریو می‌دانند. اگرچه میزان تفاوت در آرای به دست‌آمده میان سناریوی تداوم حضور و کاهش حضور چندان زیاد نیست، به هر حال این داده‌ها نشان می‌دهد سناریوی اول از دید کارشناسان به واقعیت نزدیک‌تر است.

نکته مهم اینکه تقریباً تمام مصاحبه‌شوندگانی که به سناریوی اول رأی داده بودند، هرچند به خروج نسبی یا کامل آمریکا از منطقه غرب آسیا قائل نبودند، اما اعتقاد داشتند که ایالات متحده تمایلی به صرف هزینه‌های بیشتر در غرب آسیا ندارد و همچون قبل خود را درگیر تحولات این منطقه نمی‌کند. به بیان دیگر، کارشناسانی که سناریوی استمرار حضور را محتمل‌ترین سناریو می‌دانستند نیز استمرار حضور به شیوه پرهزینه گذشته را ناممکن می‌دانستند و درباره تغییر در شیوه حضور آمریکا در منطقه هم‌نظر بودند.

طبق آنچه همه کارشناسان و متخصصان آمریکا اذعان می‌کنند، تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری در ایالات متحده امری سطحی و کوتاه‌مدت نیست، بلکه تصمیم‌ها و سیاست‌های راهبردی ماحصل جمع‌بندی‌هایی است که گروه زیادی از نظریه‌پردازان، سیاستمداران، نخبگان سیاسی در اندیشکده‌ها و مؤسسات پژوهشی، کارشناسان خبره



سیاسی، امنیتی و نظامی و به طور کلی صاحب نظران این حوزه انجام می دهند. اما اینکه چرا نظر کارشناسان مصاحبه شونده در این پژوهش منعکس کننده اسناد و شواهد عینی سیاست های غرب آسیای آمریکا نیست، می تواند علل مختلفی داشته باشد. به نظر می رسد برای روشن شدن این تفاوت باید پژوهش های گسترده تری در این باره انجام شود که طیف بیشتری از مصاحبه شوندگان را دربرگیرد.

تحلیل داده های به دست آمده از آن طیف از مصاحبه شوندگانی که سناریوی اول را محتمل ترین گزینه می دانستند، نشان می دهد که آنها اغلب کنش های عملی ایالات متحده در غرب آسیا را ملاک اظهار نظر خود قرار داده اند و توجه کمتری به کنش های حقوقی و مبتنی بر اسناد از یک طرف و کنش های کلامی و گفتاری سیاستمداران آمریکایی از طرف دیگر دارند. البته این امر چندان هم غیرطبیعی نیست، زیرا سیاستمداران همیشه بر اساس اسناد و راهبردهای از پیش تعیین شده عمل نمی کنند و برخی اوقات تحت تأثیر عوامل و شرایطی خاص، کنش های غیرمتعارفی دارند که تناسبی با سیاست گذاری های کلان آن کشور ندارد که به معنای تفاوت کنش های عملی با کنش های گفتاری یا تفاوت میان متن های حقوقی و کنش های حقیقی در سیاست بین الملل است.

اهمیت قائل شدن برای تفاوت های بینشی و نگرشی سیاستمداران و تأثیر آن بر راهبردهای آتی یک کشور در سیاست خارجی نیز شاید دلیل دیگری برای تفاوتی است که تحلیل داده های اسنادی با داده های به دست آمده از مصاحبه وجود دارد. اینکه متخصصان بیشتر بر عامل اول تأکید دارند، می تواند اهمیت اسناد بلندمدت امنیت ملی را از منظر آنها کاهش دهد. اگرچه با توجه به مطلبی که پیش از این اشاره شد، هیچ رئیس جمهوری در آمریکا به صورت فردی و سلیقه ای قادر به تغییر ماهوی در مسیر سیاست های این کشور نیست (غیر از موارد خاص که آن هم با اجماع سازی در نهادهای مختلف سیاست گذاری است)، اما به هر ترتیب روی کار آمدن فردی همچون دونالد ترامپ، کارشناسان حوزه آمریکا را با ابهام در سیاست های آتی این کشور مواجه کرده است.



نتیجه‌گیری

ماهیت سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و جهت‌گیری‌های آتی این کشور، همیشه یکی از موضوعات مهم در حوزه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای بوده و دست‌مایه پژوهش‌های مختلف قرار گرفته است. تمرکز پژوهش حاضر نیز بررسی اسناد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و مصاحبه با متخصصان سیاست خارجی این کشور بود. از این رو تلاش شد با نگاهی به پیشینه حضور آمریکا در غرب آسیا، وضعیت فعلی این کشور (سیاسی، نظامی و امنیتی) و منافع‌ی که در منطقه دارد و در نهایت، راهبرد آتی آمریکا در قبال غرب آسیا، محتمل‌ترین سناریو در مورد سیاست غرب آسیای آمریکا در آینده مشخص شود. البته به نظر می‌رسد سیاست غرب آسیا، طبق اسناد امنیت ملی آمریکا و بسیاری از تحلیل‌های موجود، در حال تغییر باشد.

به‌رغم نتایج شواهد عینی و اسناد امنیت ملی آمریکا مبنی بر کاهش حضور این کشور در منطقه غرب آسیا در آینده، نتایج داده‌های به دست‌آمده از مصاحبه با کارشناسان نشان‌دهنده تلقی کارشناسان مبنی بر تداوم حضور آمریکا در غرب آسیا در آینده است. بر اساس شواهد عینی و اسناد، سیاستمداران آمریکایی قصد دارند با اتخاذ رویکردی جدید به جای استفاده از سیاست‌هایی که بیشتر برایشان هزینه‌های سنگین به بار آورده و موجب از بین رفتن سرمایه‌های این کشور شده، سیاست‌هایی را پیش گیرند که علاوه بر تأمین منافع بلندمدت آنها، مشکلات داخلی از قبیل کسری بودجه، بیکاری، پایین آمدن سطح رفاه، افزایش مخالفت‌های ناشی از سیاست خارجی را حل و فصل کند. با این حال، بیش از نیمی از کارشناسان مصاحبه‌شونده بر این باور بودند که تجربه پرداخت چنین هزینه‌های سنگینی باعث شده است تا دولت آمریکا ضمن تداوم حضور در غرب آسیا، از شیوه‌های کم‌هزینه‌تری برای تحقق منافع بلندمدت خود استفاده کند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد در سه ماه گذشته (از آوریل تا ژوئن ۲۰۱۷ برابر اردیبهشت تا تیر ۱۳۹۶)، یک میلیون شغل در ایالات متحده ایجاد شده است. دولت آمریکا نیز برای ایجاد ۴ میلیون شغل پایدار در سال هدف‌گذاری کرده است. پیگیری چنین برنامه‌هایی با یک سیاست خارجی پرخرج و دخالت نظامی پرهزینه ناممکن خواهد بود. شاید به همین دلیل باشد که دولت ترامپ که از افرادی متبحر در حوزه تجارت تشکیل شده، با استفاده از سیاست تهدیدزایی در نقاط مختلف دنیا (تهدید نشان دادن کره شمالی در شرق آسیا و تهدید خواندن ایران در غرب آسیا) بدون دخالت سیاسی



و نظامی پرهزینه توانسته است در همین مدت کوتاه، حجم قراردادهای تسلیحاتی را به میزان چشم‌گیری افزایش دهد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که به‌رغم برخی سیاست‌های جنجال‌انگیز اعلامی ترامپ که در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده و حتی پس از روی کار آمدنش انجام داد، سیاست‌های اعمالی دولت ترامپ در عمل همان مسیر دولت‌های قبلی را طی می‌کند و بسیاری از تصمیم‌گیری‌های او در زمان عمل تعدیل شده است. به نظر می‌رسد غرب آسیا نیز از این قاعده مستثنی نیست و دونالد ترامپ تلاش می‌کند ضمن پرهیز از هزینه‌تراشی، صرفاً با دامن زدن به برخی تنش‌های منطقه‌ای منافع اقتصادی آمریکا را از طریق فروش تسلیحات دنبال کند.

منابع فارسی

- حسینی مقدم، محمد (۱۳۹۰)، کاربرد آینده‌پژوهی در علوم سیاسی با تکیه بر روش تحلیل لایه لایه علت‌ها، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زمانی مقدم، افسانه و محبوبه باغبانیان (۱۳۹۲)، «روش‌ها و رویکردهای آینده‌پژوهی»، سیویلیکا، اولین همایش ملی آینده‌پژوهی.
- گوهری مقدم، ا. (۱۳۹۳)، «الگوی رفتاری آمریکا در قبال بیداری اسلامی: عملگرایی محتاطانه»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۲(۶)، ۱۱۷-۱۴۱، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست.
- متقی، ابراهیم، خرم بقایی و میثم رحیمی (۱۳۸۹)، «بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (بر اساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی.

منابع لاتین

- Astore, WJ (2017), "America's Endless Afghan War", <http://original.antiwar.com>
- Ayoob, M. (2016), "It's Time for America to Disengage from the Middle East", *The National Interest*.
- Birnbaum, M (2017), "Tillerson Clashes with NATO Allies on Defense Spending at Brussels Meeting", *Washington Post*, March 31.



Chen, R. (2013), "A Critical Analysis of the US "Pivot" toward the Asia-Pacific: How Realistic is Neo-realism?", *Connections: The Quarterly Journal*, 12(3).

Cloud, D. (2016). "How much Do Allies Pay for U.S. Troops? A Lot More than Donald Trump Days", *The Los Angeles Times*.

Dueck, C. (2011), "The Accommodator: Obama's Foreign Policy", *Policy Review*, (169), 13.

Fox News (2016), "US Navy Deploys Several Ships to South China Sea as Tensions Rise", <http://www.foxnews.com/world/2016/03/04/us-navy-deploys-several-ships-to-south-china-sea.html>

Hellman, G. (2017), "House Declares U.S. Military Role in Yemen's Civil War Unauthorized", Published online at: <https://www.politico.com/story/2017/11/13/house-yemen-civil-war-authorization-244868>

Kessler, G. (2013), "President Obama and the 'Red Line' on Syria's Chemical Weapons", *The Washington Post*, 6.

Krieg, A. (2016), "Externalizing the Burden of War: The Obama Doctrine and US Foreign Policy in the Middle East", *International Affairs*, 92(1), 97-113.

Lieberthal, K. (2011), "The American Pivot to Asia", *Foreign Policy*, 21, 20-35.

Londoño, E. (2010), "Operation Iraqi Freedom Ends as Last Combat Soldiers Leave Baghdad", *Washington Post*.

Londoño, E. (2013), "Study: Iraq, Afghan War Costs to Top \$4 Trillion", *The Washington Post*.

MacAskill, E. (2009), "Afghanistan: US Forces: Obama Accused of Dithering over Troops", *The Guardian* (UK), 3.

Namura, D. & Phillip, A. (2017), "Trump Announces New Strategy for Afghanistan that Calls for a Troop Increase", *The Washington Post*, August, 21.

NATIONA, I. E. O., & ENC, G. (2012), *Global Trends 2030: Alternative Worlds*.



Northam, J (2016), “As Yemen’s War Worsens, Questions Grow About The U.S. Role,” NPR.ORG

Panetta, L. (2012), *Sustaining US Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense*, Washington, DC: US Department of Defense.

Reuters (2016), “U.S. Third Fleet Expands East Asia Role as Tensions Rise with China”, <http://www.reuters.com/article/us-southchinasea-usa-china-idUSKCN0Z02UN>

Reuters (2017), “China’s Crude Imports Hit Second Highest on Record in May”, <https://www.reuters.com/article/us-china-economy-trade-crude-idUSKBN18Z1CP>

Rough, P. (2017), “Trump’s Syria Strategy Hinges on Russia”, *The Foreign Policy Magazine*, August 8, 2017.

Rovner, J (2014), “For America’s Military, Less Is More in the Middle East”, *The National Interest*, Military Strategy.

Spetalnick, M (2017). “Trump Recommits to U.S. Allies But Says They Must Pay ‘Fair Share’”, Reuters, March 1, 2017.

Walt, S. (2016), “The United States Should Admit It No Longer Has a Middle East Policy”, *Foreign Policy*, January 29.

Warrick, J. (2013), “More than 1,400 Killed in Syrian Chemical Weapons Attack, US Says”, *Washington Post*, 30./f

White House (2016), “National Security Strategy, February 2015”, Available online at: https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy.pdf

White House (2017), “National Security Strategy, December 2017”, Available online at: <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>

